

نقش کنش‌گران فراملی در جنبش‌های ۲۰۱۱ جهان عرب

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۵/۲۸

عبدالله قنبرلو*

چکیده

چشم‌انداز تحولات سیاسی جهان عرب، با توجه به جنبش‌های اعتراضی اخیر، تابع متغیرهای متعددی است. نیروها یا کنش‌گران خارجی مجموعه‌ای از مهمترین متغیرهایی هستند که آینده سیاسی جهان عرب را تحت تأثیر قرار داده‌اند. نحوه موضع‌گیری و دخالت کنش‌گران خارجی - شامل دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی دولتی و کنش‌گران غیردولتی - در امور کشورهای عرب درگیر با اعتراضات، تابع متغیرهای دیگری است که امنیت و منافع اقتصادی در رأس آنها قرار دارند و سپس، ملاحظاتی چون دموکراسی، حقوق بشر و رهایی از سلطه قدرت‌های بزرگ مطرح می‌شود. در عمل، بیشتر دخالت‌ها از سوی کنش‌گران دولتی صورت گرفته و این دخالت‌ها، اکثراً به نفع هواداران تحولات بوده است.

کلیدواژه‌ها: جهان عرب، جنبش‌های اعتراضی، دخالت‌های خارجی، نهادهای بین‌المللی دولتی، کنش‌گران غیردولتی، استقلال

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال چهاردهم • شماره دوم • تابستان ۱۳۹۰ • شماره مسلسل ۵۲

مقدمه

در مورد ریشه‌ها، محرک‌ها و هدایت‌کنندگان جنبش‌های اعتراضی استبدادستیز جهان عرب، متغیرهای مختلفی قابل بحث و بررسی‌اند. برخی از متغیرها مثل رکود سیاسی، فقر و نابرابری اجتماعی، به مثابه ریشه‌های خیزش این جنبش‌ها عمل می‌کنند. برخی دیگر، مثل رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، عمدتاً به صورت کاتالیزور و تا حدی، جهت‌دهنده جنبش‌ها هستند. همچنین، متغیرهای دیگری نظیر دخالت نیروهای خارجی نیز در هدایت و جهت‌دهی به تحولات مؤثر واقع می‌شوند. اگر بخواهیم این متغیرها را در شکل دیگری دسته‌بندی کنیم، می‌توانیم آنها را به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم کنیم. متغیرهای داخلی عمدتاً به مثابه ریشه‌های ظهور جنبش‌های اعتراضی مردمی و استبدادستیز جهان عرب عمل می‌کنند و متغیرهای خارجی بیشتر نقش هدایت‌کننده دارند. آنها ممکن است بر شدت و گستره اعتراضات افزوده یا آن را تعدیل کنند. همچنین، آنها ممکن است با انگیزه تأثیرگذاری بر نظم و ثبات، پس از اعتراضات به دخالت پردازند.

سؤال مقاله حاضر این است که کنش‌گران فراملی یا خارجی - اعم از دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی یا کنش‌گران غیردولتی-، چه نقشی در جنبش‌های اعتراضی ۲۰۱۱ جهان عرب داشته‌اند؟ فرضیه مقاله این است که کنش‌گران فراملی، در ظهور، گسترش و تعدیل و مهار جنبش‌های جهان عرب، اثرگذار بوده‌اند. این چندگانگی تأثیرگذاری ناشی از چندگانگی خود کنش‌گران و ملاحظات خاص آنها در مورد تحولات عرب می‌باشد. به منظور تبیین صحیح ارتباط میان متغیرهای مستقل و وابسته، تلاش خواهد شد از موثرت‌ترین اطلاعات و داده‌های موجود استفاده شود.

الف. دسته‌بندی انگیزه‌های دخالت کنش‌گران فراملی

در اینجا مقصود از دخالت خارجی، صرفاً دخالت نظامی نیست، بلکه شامل کلیه برنامه‌ها و اقداماتی است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر روند تحولات جنبش‌های اعتراضی جهان عرب تأثیر می‌گذارند. این تأثیرگذاری ممکن است به نفع دولت‌های حاکم صورت گیرد یا

مخالفان آنها. موضع‌گیری‌ها و دخالت‌های دخالت‌کنش‌گران خارجی مختلف در کشورهای درگیر با جنبش‌های اعتراضی با انگیزه‌ها و مقاصد مختلفی صورت می‌گیرد. با توجه به سیاست‌های اعلانی و اعمالی این کنش‌گران، به نظر می‌رسد تأثیر چهار انگیزه بنیادی بسیار محسوس بوده است:

۱. قدرت و امنیت

در تحلیل مداخلات دولت‌ها در امور داخلی همدیگر، از دیرباز این تصور جافتاده در تئوری‌های روابط بین‌الملل وجود داشته که سیاست خارجی مداخله‌گرانه دولت‌ها بیش از هر چیز، تحت تأثیر ملاحظات قدرت و امنیت قرار داشته است. البته، مفهوم امنیت از مناظر مختلفی قابل تحلیل و بررسی است. در اینجا، تأکید بر برداشت رئالیستی امنیت است که پیوند عمیقی با ملاحظات قدرت‌طلبانه دولت‌ها دارد و هدف نهایی، بسته به موقعیت قدرت دولت‌ها، ممکن است حفظ تفوق یا ایجاد توازن و دفع تهدید و تجاوز خارجی باشد. تجربه دو جنگ جهانی و نظامی‌شدن جو سیاست بین‌الملل در دوره جنگ سرد، نقش بنیادینی در غلبه و نفوذ گفتمان رئالیستی امنیت ملی داشتند. مهمترین ابزارهای لازم برای پیگیری تأمین این هدف، نیروهای مسلح، دستگاه دیپلماسی و کارگزاری‌ها و دستگاه‌های اطلاعاتی هستند. حملات و تجاوزهای نظامی سایر کشورها، عمده‌ترین تهدیدات علیه امنیت ملی هستند و در برابر آن، نیروی نظامی و توانایی جنگ، عمده‌ترین ابزار مهار تهدیدات یا تأمین امنیت ملی به حساب می‌آیند. آنچه باید ایمن و امن بماند و هدف نهایی سیاست امنیت ملی محسوب می‌شود، کشور یا همان دولت-ملت است که دستیابی به آن ممکن است مستلزم ملاحظات دیگری نظیر حفظ یا تغییر سیستم بین‌المللی موجود باشد (شیهان، ۱۳۸۸: ۱۹-۱۷).

چنانچه دخالت نیروهای فراملی در تحولات جهان عرب را از منظر رئالیستی تحلیل کنیم، باید ملاحظات دو سنخ از دولت‌ها را در نظر بگیریم: قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های منطقه‌ای. قدرت‌های بزرگ و در رأس آنها آمریکا، طبیعتاً نگران بروز چالش‌های نوین علیه امنیت ملی خود و سیستم بین‌المللی موجود هستند و از این بابت نمی‌توانند نسبت به تحولات منطقه بی‌تفاوت باشند. دخالت آنها در کشوری خاص، مثل مصر صرفاً به خاطر خود مصر نیست،

چرا که قدرت ملی مصر در موقعیتی نیست که امنیت ایالات متحده را به چالش بکشد. نکته قابل توجه این است که در صورت بی‌تفاوتی آمریکا، ممکن است مصر به مأمنی برای فعالیت نیروهای ضدآمریکایی یا تروریست تبدیل شده و به این ترتیب، دایره تهدیدات امنیت ملی این کشور افزایش یابد. نکته مهم‌تر اینکه، مقامات آمریکا بر این واقعیت واقفند که در صورت بی‌تفاوتی، ممکن است قدرت‌های بزرگ رقیب آمریکا، سیستم سیاسی مصر را تحت نفوذ و کنترل خود در آورند که این زیان امنیتی بزرگی برای آنهاست. در میان قدرت‌های منطقه‌ای نیز منطق مشابهی جریان دارد. برای مثال، در حالی که موقعیت قدرت و امنیت ایران با تغییر رژیم توسط انقلابیون در بحرین بهبود می‌یابد، امنیت عربستان مستلزم حفظ قدرت خاندان آل خلیفه در بحرین است. از سوی دیگر، در شرایطی که ایران تضعیف یا سقوط دولت بشار اسد در سوریه را به ضرر امنیت ملی خود می‌داند، امنیت اسرائیل مستلزم تضعیف دولت بشار اسد است.

در مداخله‌گری قدرت‌های بزرگ در امور کشورهای ثالث، انگیزه امنیت ملی در پیوندی عمیق با انگیزه امنیت سیستم بین‌الملل است. ملاحظات منطقه‌ای قدرت‌های بزرگ جدای از ملاحظات سیستمی آنها نیست. مناطقی نظیر خاورمیانه و شمال آفریقا، سیستم‌های تابعه‌ای هستند که به منظور هماهنگی با الزامات سیستم جهانی تحت فشار قرار دارند. هر گونه تغییر در سیاست خارجی دولت‌های منطقه یا تغییر در توزیع قدرت سیستم‌های تابعه، به نحوی که نظم حاکم بر سیستم را به چالش بکشد، طبیعتاً واکنش قدرت‌های بزرگ مدافع سیستم را برمی‌انگیزد. از این روست که قدرت‌های غربی نمی‌توانند در برابر تحولات سیاسی جهان عرب و تغییرات احتمالی ترتیبات امنیتی منطقه‌ای، بی‌تفاوت باشند. قاعده ساده‌ای که برای ایالات متحده و متحدان آن مطرح می‌باشد، عبارتست از اینکه، اگر تحولات سیاسی جهان عرب، به افزایش دولت‌های مخالف یا تضعیف دولت‌های هماهنگ با سیستم بیانجامد، تهدیدات احتمالی علیه سیستم بین‌الملل افزایش یافته و به تبع آن، امنیت ملی آنها نیز با تهدیدات بیشتری مواجه می‌گردد. پس، لازم است تحولات جهان عرب تحت نظارت و کنترل قرار گیرد و تحولات سیاسی آن تحت هدایت و مدیریت قدرت‌های بزرگ صورت گیرد.

۲. فرصت‌های اقتصادی

در مورد انگیزه‌های اقتصادی مداخله‌گری دولت‌ها، تحلیل‌ها و تئوری‌های مختلفی وجود دارد که عمدتاً حول مفهوم سیاست اقتصادی امپریالیستی جریان داشته است. بسیاری از متفکران مارکسیست، در گذشته و حال، تعاملات بین‌المللی را با متغیر منفعت اقتصادی تبیین می‌کرده‌اند. بر این اساس، کمبود منابع و وابستگی اقتصادی، متغیرهایی تعیین‌کننده در جهت‌دهی به سیاست خارجی دولت‌ها هستند. این وابستگی، محدود به دولت‌های خاصی نظیر کشورهای توسعه‌نیافته نیست، بلکه همه کشورهای که به نوعی درگیر در عرصه مرادوات اقتصادی آزاد هستند و در شبکه اقتصاد آزاد بین‌المللی فعالیت دارند، به خصوص قدرت‌های سرمایه‌داری، لاجرم در جهان خارج منافع داشته و به آنها وابستگی دارند. منابع استراتژیک، فرصت‌های سرمایه‌گذاری و بازارهای پررونق، مصادیق بارز این منافع به شمار می‌آیند. در این عرصه، اگرچه ممکن است دخالت‌های مستقیم از سوی دولت‌ها صورت گیرد، اما کنش‌گران دیگری به نام بنگاه‌های اقتصادی در تأثیرگذاری بر سیاست خارجی دولت‌هایشان فعال هستند. دیوید هاروی در کتاب امپریالیسم نو، با ادبیاتی شبه‌مارکسیستی، چارچوب تحلیلی خود را بر اساس تعامل دو منطق سرزمینی و سرمایه‌داری قدرت ترسیم می‌کند. به نظر هاروی، این دو منطق در عین مجزای بودن، به یکدیگر وابسته‌اند و لازم است تغییراتشان را با هم هماهنگ کنند، چرا که در غیر این صورت با مشکل مواجه می‌شوند. وی استدلال می‌کند که دخالت‌های خارجی دولت آمریکا، چه در دهه ۱۹۹۰ و چه پس از آن، اگرچه ظاهراً به شعارهای دموکراسی‌خواهانه و صلح‌طلبانه مزین بوده، اما جوهر امپریالیستی داشته است. در دوره کلینتون، امپریالیسم نولیبرال حاکم بود، اما پس از روی کار آمدن جورج دبلیو. بوش و حوادث ۱۱ سپتامبر، به امپریالیسم نومحافظه‌کار تغییر جهت داد. به نظر هاروی، رویکرد مداخله‌گرانه آمریکا در عرصه سیاست خارجی، در اصل ریشه سرمایه‌دارانه دارد. به ویژه در منطقه خاورمیانه، انگیزه اصلی آمریکا تسلط بر نفت منطقه است، چرا که با توجه به ذخایر عظیم و پردوام نفت در خاورمیانه، هر قدرتی که کنترل شریان نفت این منطقه را به دست داشته باشد، می‌تواند حداقل در کوتاه‌مدت (شاید حدود نیم قرن)، اقتصاد جهانی را تحت کنترل گیرد. با

این حال، تحرکات دولت آمریکا ممکن است در نتیجه جبهه‌گیری‌های امپریالیستی رقبای خارجی، مثل اروپا، با تهدید جدی مواجه گردد (Harvey, 2003).

امروزه، اهمیت فرصت‌های اقتصادی موجود در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بر کسی پوشیده نیست. منابع استراتژیک نفت و گاز، بازارهای گسترده و فرصت‌های کم‌نظیر سرمایه‌گذاری، از ویژگی‌های اقتصادی مهم این منطقه است. با توجه به اینکه، بهره‌برداری از چنین فرصت‌هایی مستلزم فراهم‌بودن فضای مساعد سیاسی و امنیتی است، کنش‌گران خارجی به منظور جهت‌دهی به تحولات و تثبیت نفوذ سیاسی در کشورهای درگیر بحران، فعال می‌شوند. در این شرایط، شعارهایی چون حمایت از دموکراسی و فضای باز سیاسی ممکن است به دستاویز مهمی برای پیشبرد سیاست نفوذ سیاسی تبدیل شود. این موضوع، به خصوص زمانی قابلیت تحقق بیشتری می‌یابد که دولت تحت دخالت، دولتی سرکوب‌گر بوده و با رژیم‌های اقتصادی حاکم بر جهان هماهنگی کافی نداشته باشد. بر این اساس، می‌توان دخالت برخی کنش‌گران فراملی در امور کشورهای عرب درگیر با جنبش‌های اعتراضی را با متغیرهای اقتصادی توضیح دارد. این موضوع در مورد دولت‌هایی بهتر قابل توضیح است که تحولات جهان عرب را تهدیدی علیه منافع اقتصادی خود می‌دانند. آنچه در درجه اول اهمیت دارد، حفظ پیوندهای اقتصادی است که جنبش‌های جهان عرب ممکن است مشوق یا تهدیدکننده آن تلقی شوند. دخالت ممکن است به نفع دولت یا معترضان صورت گرفته باشد. معیار اصلی کم و کیف دخالت، تضمین منافع اقتصادی است. اگر چنین منافعی با برقراری سیستم سیاسی مردمی بهتر تضمین شود، در آن صورت، دخالت در راستای تثبیت حکومت مردمی ارجحیت می‌یابد. در عین حال، اگر ظرفیت کافی برای دموکراتیزاسیون وجود نداشته باشد یا سقوط دولت توسط معترضان، ممکن است به بروز بحران‌های مختلف بیانجامد، بهتر است دخالت به نفع دولت صورت گیرد.

۳. دموکراسی و حقوق بشر

تشخیص اینکه دخالت کنش‌گران روابط بین‌الملل، به خصوص دولت‌ها تا چه حدی با انگیزه‌های بشردوستانه یا دموکراسی‌خواهانه صورت می‌گیرد، مشکل است. برخی

صاحب‌نظران لیبرال به نهادهای بین‌المللی و دولت‌ها توصیه می‌کنند از دموکراسی و حقوق بشر در عرصه جهانی حمایت کنند، چرا که امنیت و رفاه بشر چنین فرایندی را می‌طلبد. تئوری صلح دموکراتیک در روابط بین‌الملل، حامی این ایده است که دموکراسی‌ها آغازکننده جنگ نیستند. دموکراسی‌ها به دلایلی از قبیل هزینه‌های مردمی جنگ و اهمیت دادن سیاستمداران به شاخص‌هایی نظیر توسعه و رفاه، از اقدام به جنگ خودداری می‌کنند. مایکل ماندبلم^۱ استدلال می‌کند که لیبرالیسم مبتنی بر سه پایه‌ای است که مقوم همدیگر می‌باشند: صلح به مثابه اساس مرجح روابط میان کشورها، دموکراسی به مثابه راه حل بهینه سازمان‌دهی حیات سیاسی در کشورها، و تجارت آزاد، به مثابه وسیله اصلی تولید ثروت (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۱).

ساموئل هانتینگتون از متفکران سیاسی معاصر سرشت جهان را با فرایند دموکراتیزاسیون توضیح می‌دهد. وی، سیر دموکراتیزاسیون از انقلاب‌های آمریکا و فرانسه تا به حال را در سه موج توضیح می‌دهد: موج اول از سال ۱۸۲۸ با انجام اصلاحاتی در قوانین ایالات متحده آغاز شد، موج دوم که مدت زمانی کوتاه بود، با آغاز جنگ جهانی دوم سر برآورد و موج سوم نیز با پایان نظام دیکتاتوری در پرتغال به سال ۱۹۷۴ خیز برداشت. موج‌های اول و دوم با برگشت مواجه شده بودند، اما جنبش دموکراسی پس از آغاز موج سوم بُعدی جهانی پیدا کرد. این موج در ظرف پانزده سال سرتاسر جنوب اروپا را درنوردید، به سوی آمریکای لاتین و آسیا روان شد و بعد دیکتاتورهای بلوک شوروی را از هم پاشید (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۲۹-۱۹). امروزه، برخی تحلیل‌گران، جنبش‌های اعتراضی جهان عرب را با رویکرد هانتینگتون با موضوع ضرورت دموکراتیزاسیون تحلیل می‌کنند. بر این اساس، جنبش‌های اخیر نشان‌دهنده موج دیگری از دموکراسی‌خواهی است که باید مانع انحراف یا برگشت آن شد.

سه منشأ عمده برای دموکراتیزاسیون طی دهه‌های اخیر معرفی شده است: منشأ اول، حرکت‌های مردمی مستقل است که به انحاء مختلف حکام مستبد را تحت فشار قرار داده و به تسلیم وامی‌دارد. منشأ دوم، سیاست‌ها و فعالیت‌های برخی سازمان‌های مختلف دولتی و غیردولتی در عرصه بین‌المللی مثل اتحادیه اروپاست که توسعه دموکراسی و حمایت از حقوق

بشر را جزء اهداف خود معرفی کرده و برای تحقق آن سازوکارهایی را تعریف کرده‌اند و منشأ سوّم، سیاست خارجی برخی دولت‌هاست که بنا به دلایلی، حمایت از دموکراسی در کشورهای خاصی را جزء اهداف و منافع خود دانسته و بعضاً برای پیشبرد آن تدابیری اتخاذ نموده‌اند. امروزه، مکتب انگلیسی در روابط بین‌الملل، مکتب هنجارگرایی است که بسیاری صاحب‌نظران و هواداران آن مداخلات قهرآمیز جامعه بین‌الملل برای حمایت از حقوق اساسی انسان‌ها را مجاز شمرده‌اند (بوزان، ۱۳۸۸: ۶۸-۶۱).

در عرصه تحولات مربوط جنبش‌های اعتراضی جهان عرب، ملاحظات و دغدغه‌های پیش‌گفته بسیار بحث‌انگیز بوده است. یکی از موضوعات مهمی که در این چارچوب مطرح بوده، رفتار سرکوب‌گرانه حکومت‌ها در برابر معترضان است. برنامه سرکوب در اکثر کشورهای درگیر در تحولات اخیر جاری بوده، به گونه‌ای که تحریک افکار عمومی ملت‌های دیگر را به دنبال داشته است. شدت عمل برخی حکومت‌ها از جمله لیبی در سرکوب مخالفان، باعث شد بسیاری ناظران خواهان دخالت بشردوستانه جامعه بین‌الملل شوند. با این حال، دخالت‌های خارجی نیز همواره با انتقاداتی مواجه بوده است. مهمترین منطق این انتقادات، همان اصل حاکمیت و استقلال دولت‌ها و اصل عدم مداخله در امور کشورهای دیگر می‌باشد. انتقاد دیگر، رفتار گزینشی و نامنسجم قدرت‌های خارجی در قبال نیروهای دموکراسی‌خواه منطقه است.

۴. ملاحظات ایدئولوژیک اسلامی و ضد غربی

حمایت از اصول و ارزش‌های اسلامی، یکی دیگر از انگیزه‌های دخالت نیروهای فراملی در منطقه است. اسلام‌گرایی نوعی ایدئولوژی سیاسی است که طبق آن، اسلام دینی جامع و کامل است که در مورد تمام ابعاد زندگی انسان از جمله حکومت، رهنمودهای عملی دارد. طی دو سده اخیر، جریان‌های اسلام‌گرا دو جهت‌گیری عمده داشته‌اند: اسلام‌گرایان مدرن که معتقد به سازگاری اسلام و مدرنیته بوده و از آن حمایت کرده‌اند و اسلام‌گرایان بنیادگرا و تندرو که به ناسازگاری اسلام و مدرنیته اعتقاد داشته و بعضاً از ضرورت منازعه بین آنها دفاع کرده‌اند.

برخی متفکرین غربی، از جمله پیتر واتسون^۱ برآنند که جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراطوری عثمانی، از عوامل مهمی بودند که باعث شدند جنبش‌های اسلام‌گرای مدرن به حاشیه کشیده شده و زمینه مناسبی برای رشد بنیادگرایان فراهم شود. تجزیه امپراطوری عثمانی و دخالت‌های استعماری قدرت‌های اروپایی در جوامع اسلامی به جا مانده از این امپراطوری- که پیامدهایی چون تشکیل اسرائیل را به دنبال داشت- یکی از مهمترین نمادهای مداخله‌گرایی غرب در جهان اسلام، طی قرن بیستم است که به تقویت اسلام‌گرایی ضد مدرن منجر شد (Watson, 2001).

کانون ظهور جنبش‌های اسلامی بنیادگرا، منطقه خاورمیانه بوده و هواداران بسیاری در این منطقه دارد. نگرانی از رسوخ مدرنیته به شئون مختلف زندگی مسلمانان، یکی از انگیزه‌های اساسی نیروهای اسلام‌گرا بوده که در کنار آن، متغیرهای دیگری نظیر سیاست‌های تهاجمی قدرت‌های غربی در جهان اسلام، تجزیه ممالک اسلامی، تقویت جریان ریشه‌دار اسلام‌هراسی در ممالک غیراسلامی و تشکیل دولت اسرائیل تحت حمایت غرب، موجب رادیکال‌شدن آنها شده است. از این رو، بسیاری از نیروها و جنبش‌های اسلام‌گرا، معمولاً رویکرد ضد غربی و ضد امپریالیستی دارند، به گونه‌ای که این ضدیت، بعضاً شکل خشونت‌آمیز به خود گرفته است.

فعالیت نیروهای خارجی اسلام‌گرا در جریان تحولات اخیر جهان عرب، بسیار محسوس بوده است. در واقع، استقلال یا رهایی از وابستگی به غرب، یکی از شعارهایی است که در تحریک جنبش‌های اعتراضی جهان عرب بسیار اثرگذار بوده و از این رو، زمینه مساعدی برای نفوذ نیروهای اسلام‌گرا وجود داشته است. بنابراین، بخشی از دخالت‌های خارجی در کشورهای درگیر در بحران نیز با همین انگیزه صورت گرفته است. در پی خیزش جنبش‌های اعتراضی اخیر، برخی نیروهای اسلام‌گرا تلاش کردند جریان‌های اسلام‌گرا و ضد غربی فعال در این جنبش‌ها را مورد حمایت قرار داده و تقویت کنند. گروه‌ها و رسانه‌های مختلفی مروج این دغدغه بوده‌اند که استبداد در جهان عرب تحت تأثیر وابستگی اعراب به قدرت‌های غربی است و از این رو، ملت‌های عرب باید مراقب باشند در بازسازی سیستم‌های سیاسی‌شان

1 . Peter Watson

مجدداً در دام توسعه‌طلبان خارجی گرفتار نشوند. علاوه بر این، جریان‌های تندرویی چون القاعده تلاش دارند با نفوذ در برخی حرکت‌های اعتراضی (به ویژه در یمن)، فضای برای پیشبرد گرایش‌های غرب‌ستیزانه خود فراهم سازند. رهایی از سلطه غرب، یکی از شعارهای اساسی جریان‌های اسلام‌گرا برای جهت‌دهی به تحولات جهان عرب بوده است.

ج. سنخ‌شناسی کنش‌گران مداخله‌جو

کنش‌گران مایل به دخالت و تأثیرگذاری بر روند تحولات در کشورهای عرب درگیر با اعتراضات، از سه گروه تشکیل شده‌اند: دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی دولتی و کنش‌گران غیردولتی. این تقسیم‌بندی به این معنی نیست که هریک از گروه‌ها انگیزه واحد و مشخصی دارند. برای مثال، هریک از دولت‌ها ممکن است تحت تأثیر انگیزه‌های متفاوتی باشند. به علاوه، دخالت ممکن است اشکال و سازوکارهای مختلفی داشته باشد، از دخالت نظامی گرفته تا تبلیغات رسانه‌ای که همگی، به نوعی درصدد تحت تأثیر قراردادن روند تحولات می‌باشند.

۱. دولت‌ها

دولت‌ها مهمترین و تعیین‌کننده‌ترین کنش‌گرانی هستند که در تحولات جهان عرب درگیر هستند. در مورد ویژگی‌های دخالت دولت‌ها موارد زیر قابل توجه می‌باشند:

دخالت دولت‌ها ممکن است شکل مخفی یا آشکار داشته باشد. دخالت‌های آشکار معمولاً از طریق نهادهای بین‌المللی انجام می‌شوند، اما دخالت‌های مخفی، غالباً شکل انفرادی دارند.

کم و کیف دخالت دولت‌ها به دو عامل مهم بستگی دارد؛ موقعیت قدرت و میزان ارتباط منافع و ملاحظات دولت‌ها. بر این اساس، هر چه موقعیت قدرت دولت‌ها بالاتر باشد، پتانسیل دخالت آنها افزایش می‌یابد. به علاوه، هر چه منافع و ملاحظات ملی دولت‌ها پیوند نزدیک‌تری با کشورهای عرب درگیر با تحولات داشته باشد، احتمال دخالت افزایش خواهد یافت. از این‌رو، قدرت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های جهانی فرامنطقه‌ای، مهمترین دولت‌های دخیل در تحولات مزبور می‌باشند.

معمولاً منافع امنیتی و اقتصادی، انگیزه اول دخالت دولت‌های مداخله‌گر را تشکیل می‌دهد. البته، چه انگیزه‌های امنیتی و چه انگیزه‌های اقتصادی، شکل همسانی ندارند. برای مثال، در حالی که برای اسرائیل جلوگیری از تهدیدات علیه تمامیت ارضی‌اش مطرح است، اروپایی‌ها گسیل بی‌رویه پناهندگان و آوارگان به سرزمین خود را نوعی تهدید امنیتی می‌دانند. برای دولت ایالات متحده، جلوگیری از تقویت حرکت‌های ضدآمریکایی، یک هدف امنیتی مهم به حساب می‌آید. همچنین، برای عربستان سعودی، جلوگیری از سرایت اعتراضات، دغدغه امنیتی مهمی به شمار می‌آید. این تنوع انگیزه‌ها در مورد منافع اقتصادی دولت‌های مداخله‌گر نیز صادق می‌باشد.

به این ترتیب، اگر بخواهیم مهمترین دولت‌های مداخله‌گر را با اسم شناسایی کنیم، می‌توانیم به مواردی چون ایالات متحده، قدرت‌های اروپایی، روسیه، چین، ترکیه، ایران، عربستان سعودی و اسرائیل، به عنوان نمونه‌های مهمی از دولت‌های دخیل در تحولات جهان عرب اشاره کنیم. دخالت این دولت‌ها، در برخی موارد شکل هم‌سو و در برخی دیگر، ناهم‌سو و یا حتی متعارض دارد. از مهمترین موارد هم‌سوئی منافع می‌توانیم به هماهنگی رفتار آمریکا، عربستان سعودی و اسرائیل در مورد بحرین اشاره کنیم. مهار ایران یکی از انگیزه‌های اساسی این هم‌سوئی است. هر سه دولت به موضوع افزایش نفوذ منطقه‌ای ایران، به ویژه در سال‌های پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به مثابه تهدیدی جدی می‌نگرند. این مسأله در سردشدن مناسبات تهران-ریاض در سال‌های اخیر بسیار مؤثر بوده است. در حالی که آمریکا در مصر حسنی مبارک را به منظور کناره‌گیری از قدرت تحت فشار قرار داده بود، در مورد حکومت حمد بن عیسی آل خلیفه در بحرین، موضع متفاوتی اتخاذ کرد. در همین چارچوب، هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه آمریکا، در پی مداخله نظامی نیروهای شورای همکاری خلیج فارس در بحرین، تصریح کرد «بحرین به روشنی از این حق حاکمیتی خویش برخوردار است که طبق توافق‌های دفاعی و امنیتی، از نیروهای شورای همکاری خلیج فارس دعوت کند وارد سرزمینش شوند» (Katzman, May 17, 2011: 9). آمریکا حتی از اتخاذ موضع سرسخت در مورد رفتارهای سرکوب‌گرانه نیروی آن شورا در بحرین خودداری کرده و صرفاً به اعلام حمایت از حقوق جهان‌شمول مردم و ضرورت اصلاحات در بحرین بسنده کرد.

شواهد ظاهری حکایت از آن دارد که موارد ناهم‌سویی دولت‌های مداخله‌گر بیشتر از موارد و نشانه‌های هم‌سویی و هم‌گرایی بوده است. در قضیه بحرین، موضع ایران کاملاً در تعارض با موضع آمریکا، عربستان سعودی و اسرائیل است. در مورد سوریه نیز در حالی که غربی‌ها و حتی عربستان و اسرائیل از ناآرامی‌های سوریه حمایت می‌کردند و خواستار عقب‌نشینی دولت بشار اسد بودند، ایران از ثبات و استحکام دولت بشار اسد در سوریه حمایت می‌کرد. سوریه از متحدان منطقه‌ای مهم ایران است و به خصوص در مورد مسایل مربوط به فلسطین و اسرائیل، سیاست هماهنگ‌تری با ایران دارد. همین مسأله باعث شده ثبات دولت اسد برای ایران اهمیت ویژه‌ای داشته باشد (Ensher, May 25, 2011). البته، ایران در سیاست‌های اعلانی خود از فرایند اصلاحات بر اساس مصالحه و توافق ملی در سوریه حمایت کرده است. دولت‌های غربی، ابتدا در راستای عقب‌نشینی و انفعال دولت اسد موضع گرفته و در مرحله بعد، خواستار کناره‌گیری و سقوط او بودند. به همین منظور، به اعمال تحریم‌های بین‌المللی علیه دولت سوریه روی آوردند. چین و روسیه، در تعدیل این تحریم‌ها نقش مهمی داشتند.

قدرت‌های بزرگ، به‌رغم هماهنگی‌های محدودی که از طریق شورای امنیت یا ناتو در مورد نحوه دخالت در لیبی داشته‌اند، با اختلافات سیاستی عدیده‌ای مواجه بوده‌اند. چنین اختلافاتی، به خصوص بین کمپ قدرت‌های غربی و روسیه و چین بارزتر است. ناهماهنگی مواضع روسیه و چین با قدرت‌های غربی، هم ریشه ایدئولوژیک دارد و هم استراتژیک. ایدئولوژیک از این نظر که از منظر قدرت‌های غربی، نظام‌های سیاسی روسیه و چین، نظام‌هایی بسته و اقتدارگرا هستند که ممکن است در آینده نزدیک دچار بحران شوند. جریان‌های اعتراضی‌ای که در جهان عرب آغاز شده، نتیجه منطقی رکود و خفقان سیاسی است و از این رو، سایر نظام‌های سیاسی اقتدارگرا نیز باید دیر یا زود منتظر سرنوشتی شوند که امروزه در جهان عرب تجربه می‌شود. روسیه و چین موافق چنین تئوری‌ای نیستند. آنها برای تضمین مشروعیت نظام‌های سیاسی خود کارایی اقتصادی را مهمتر می‌دانند. بر این اساس، روسیه و چین نگرانند غرب از تحولات سیاسی جهان عرب به نحوی بهره‌برداری کند که موجب افزایش تهدیدات علیه نظام‌های سیاسی آنها شود. وجه استراتژیک قضیه نیز به

مناسبات استراتژیک و پراهمیتی مربوط می‌شود که روسیه و چین با کشورهای عربی دارند. تعدادی از کشورهای عربی نظیر لیبی و سوریه به لحاظ تسلیحاتی به روسیه وابسته‌اند که این مزیت بزرگی برای روسیه به حساب می‌آید. چین نیز مراودات تجاری گسترده‌ای با کشورهای عربی دارد. کشورهای عربی از مهمترین بازارهای محصولات چینی به شمار می‌آیند. روسیه و چین نگرانند تحولات جهان عرب به نحوی پیش برود که فرصت‌های استراتژیک آنها مورد تهدید قرار گیرد. مجموع این ملاحظات ایدئولوژیک و استراتژیک، باعث شده روسیه و چین نسبت به آینده بازی غرب در جهان عرب با تردید بیشتری نگرسته و سیاست خود را بر اساس مهار نفوذطلبی قدرت‌های غربی تنظیم کنند.

در میان قدرت‌های منطقه‌ای خاورمیانه، نحوه موضع‌گیری درباره دخالت قدرت‌های بزرگ متفاوت است. در حالی که موضع ایران در قبال تحولات جهان عرب به روسیه و چین نزدیک‌تر بوده و ایران نیز مشابه این دو قدرت تلاش می‌کند از بهره‌برداری توسعه‌طلبانه غرب در منطقه جلوگیری به عمل آورد، موضع و نحوه دخالت اسرائیل و عربستان سعودی، به قدرت‌های غربی شباهت بیشتری دارد. اسرائیل و عربستان سعودی در مقام دو هم‌پیمان مهم آمریکا در منطقه، از احتمال کاهش نفوذ متحدان غربی خود در منطقه نگرانند و دخالت‌های خود را به نحوی سامان می‌دهند که ضمن دفع تهدیدات مستقیم علیه امنیت و منافع حیاتی خود، از افول موقعیت آمریکا در منطقه جلوگیری شود. چنانکه قبلاً اشاره شد، اسرائیلی‌ها از مدافعان سرسخت دخالت آمریکا در خلیج فارس به منظور حفاظت از امنیت نظام سیاسی عربستان سعودی و بحرین بوده‌اند. اسرائیل، همچنین در مورد نحوه عملکرد آمریکا در مصر پس از مبارک، ملاحظات ویژه‌ای دارد. مقامات اسرائیل خواستار اجرای طرحی مشابه طرح مارشال برای بازسازی مصر می‌باشند. چون زمینه‌های دخالت و نفوذ سیاسی صهیونیست‌ها در مصر بسیار محدود است، برای آنها بسیار مهم است که مصر همچنان تحت نفوذ و کنترل آمریکا باقی بماند، چرا که هرگونه بی‌ثباتی یا ثبات بدون توجه به ملاحظات امنیتی اسرائیل، تهدیدی جدی علیه امنیت اسرائیل به حساب می‌آیند. این تهدید زمانی آشکارتر می‌شود که بدانیم ایران علاقه ویژه‌ای برای عادی‌سازی مناسبات خود با مصر پس از مبارک دارد (Koppel, April 29, 2011).

موضع ترکیه حاکی از نوعی سیاست بینابینی می‌باشد. این کشور در مورد تحولات جهان عرب، بر اساس ملاحظات ویژه خود وارد مسایل شده، در عین حال که این ملاحظات با منافع غرب و در رأس آن ایالات متحده نیز هم‌پوشان است. ترکیه در حال اجرای برنامه جدیدی در منطقه است که هدف آن توسعه نفوذ و ایفای نقش رهبری در کشورهای اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا است. از این رو، سعی می‌کند از موضعی خیرخواهانه و بدون تندروی‌های یک‌جانبه تصمیم‌گیری کند. ترکیه در گام اول تلاش می‌کند از تسری معضلات امنیتی ناشی از تحولات کشورهای همسایه به خاک خود جلوگیری کند. سپس، ملاحظات مربوط به رهبری اقتصادی و سیاسی منطقه مطرح است. برای مقامات ترک، هرگونه تنش و نزاع در میان همسایگان جنوبی ممکن است هم امنیت ترکیه را تهدید کند و هم برنامه‌های اقتصادی‌اش را. از نظر آنها، تضمین ثبات و آرامش منطقه مستلزم اتخاذ سیاست میانه‌روانه و در عین حال، میانجی‌گرانه در قبال تحولات منطقه است. در عین حال، ترکیه علاوه بر ملاحظات خود برای کسب موقعیت ویژه، در مجموع، نوعی نقش نیابتی منطقه‌ای را از سوی غرب و آمریکا ایفا می‌کند. ارتباط دوستانه دولت اردوغان با گروه‌های اسلام‌گرا از جمله اخوان المسلمین، هم به عنوان نشانه‌ای برای حمایت ترکیه از دموکراسی تفسیر شده و هم اسلام‌گرایی. با چنین نقش هژمونی‌طلبانه‌ای که ترکیه ایفا می‌کند، احتمال پیوست آن به اتحادیه اروپا نیز تقویت می‌گردد.

۲. نهادهای بین‌المللی دولتی

در اینجا مقصود از نهادهای بین‌المللی، در واقع رژیم‌های بین‌المللی هستند که در قالب آنها، دولت‌ها بر سر برخی اصول، هنجارها و قواعد تصمیم‌گیری به توافق رسیده‌اند. این رژیم‌ها در واقع، برآیند نوعی هم‌گرایی و هماهنگی میان دولت‌ها هستند. البته، این بدان معنی نیست که کلیه رژیم‌ها محصول اراده آزادانه دولت‌ها باشند. اوران یانگ^۱ رژیم‌ها را به لحاظ محرک‌های ایجادکننده در قالب سه نوع نظم مورد بررسی قرار می‌دهد: ۱. نظم خود به خودی که در شکل‌گیری آنها دخالت ارادی و آگاهانه انسان‌ها دخالت ندارد؛ ۲. نظم مبتنی بر مذاکره

1. Oran R. Young

که در آن، توافق آگاهانه‌ای برای تشکیل رژیم وجود دارد و مشارکت‌کنندگان از تشکیل آن رضایت دارند؛ و ۳. نظم تحمیلی که در آن، اراده قدرت‌های مسلط در تشکیل رژیم نقش اساسی دارد (یانگ، ۱۳۸۵: ۲۴۲-۲۳۸). توازن قدرت نوعی نظم خود به خودی به حساب می‌آید، چرا که در تکوین آن، اراده دولت‌ها نقش اساسی ندارد، اما توافق‌نامه‌های تأسیسی مثل کنوانسیون‌های مربوط به حقوق دریاها نوعی رژیم توافقی به حساب می‌آیند. از نظم نوع سوم یا رژیم‌های تحمیلی هم می‌توانیم به رژیم امنیتی شورای امنیت سازمان ملل متحد اشاره کنیم.

در جریان تحولات اخیر جهان عرب، نهادها و رژیم‌های بین‌المللی مختلفی دخالت داشته‌اند - از سازمان عفو بین‌الملل (غیردولتی) گرفته تا ناتو و شورای امنیت. هریک از این رژیم‌ها، به نوعی در صدد تحت تأثیر قراردادن تحولات جهان عرب بوده‌اند. عملکرد این رژیم‌ها، در برخی شرایط به نفع جنبش‌های اعتراضی تمام شده و بر آسیب‌پذیری حکومت‌ها در برابر معترضان افزوده است؛ مثل قضیه لیبی که در آن، ناتو به نفع شورشیان مخالف قذافی وارد عمل شده است. در برخی شرایط دیگر، بر عکس، دخالت رژیم‌ها به تضعیف مردم منجر شده و حکومت را در برابر معترضان تقویت کرده است؛ مثل قضیه بحرین که در آن شورای همکاری خلیج فارس در مقام نوعی رژیم امنیتی منطقه‌ای، به نفع حکومت حمد بن عیسی آل خلیفه به مداخله در امور داخلی بحرین پرداخت.

ممکن است این تصور ایجاد شود که تفکیک عملکرد دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی، کاری بی‌اساس است، چرا که این نهادها در واقع محصول دولت‌ها بوده و دولت‌ها از طریق آنها سیاست‌های ملی خود را پی‌گیری می‌کنند. در پاسخ، لازم به توضیح است که اگرچه نهادها و رژیم‌های بین‌المللی ممکن است به مثابه مجرای برای پی‌گیری سیاست‌های ملی دولت‌ها عمل کنند، اما کارکردشان متفاوت است. دولت‌ها آزادند بر اساس منافع و ملاحظات ملی تصمیم‌گیری کنند، اما نهادهای بین‌المللی خواست و اراده دولت‌ها را محدود و هماهنگ می‌سازند. قابل انکار نیست که برخی رژیم‌ها، به دلایلی چون توزیع بسیار نابرابر قدرت، در عمل، نه تنها رفتار دولت‌ها را محدود نمی‌سازند، بلکه بعضاً به مثابه نهادی برای مشروعیت‌بخشی به خواسته‌های ملی آنها عمل می‌کنند. ایالات متحده در شورای امنیت و ناتو یا عربستان سعودی در شورای همکاری خلیج فارس، معمولاً چنین‌گرایشی دارند. آنها به جای

اینکه در چارچوب رژیم مربوط محدود شوند، مایلند خود قواعد بازی حاکم بر آن رژیم‌ها را تعیین و در صورت ضرورت، اصلاح کنند. با این حال، رژیم‌های بین‌المللی، در بسیاری موارد، مجری ملاحظات فراملی هستند. به عنوان مثال، مجازات‌های بین‌المللی شورای امنیت علیه حکومت قذافی را نمی‌توان در قالب منافع ملی یک یا چند دولت محدود کرد.

عملکرد رژیم‌های بین‌المللی در تحولات جهان عرب گویای آمیزه‌ای از ملاحظات مختلف است. در مورد عملکرد ناتو در لیبی، روایت‌های متعارضی وجود دارد. آنچنان که دبیرکل ناتو آندرس راسموسن^۱ اظهار داشته، رسالت ناتو این بود که با مجوز شورای امنیت و تحت حمایت کشورهای منطقه، رژیم معمر قذافی را از حمله و سرکوب غیرنظامیان باز دارد و از اصول آزادی، دموکراسی و ثبات در منطقه حمایت کند (Rasmussen, May 31, 2011). در مقابل این توجیه، این انتقاد نیز مطرح شده که چرا عملیات ناتو به لیبی محدود شده و فراتر از آن نمی‌رود. در مورد شورای امنیت نیز این مسأله مطرح است که چرا در قضیه بحرین موضع انفعالی اتخاذ کرد و در برابر دخالت سرکوب‌گرانه عربستان سعودی و شورای همکاری خلیج فارس، واکنش جدی نشان نداد.

رژیم‌های بین‌المللی دخیل در جهان عرب تحت تأثیر دو دسته از ملاحظات بعضاً متعارض قرار داشته‌اند: ملاحظات امنیتی- اقتصادی و ملاحظات بشردوستانه. ملاحظات امنیتی- اقتصادی به این معنا که تنش‌های داخلی جهان عرب، امنیت و اقتصاد دیگر دولت‌ها و یا امنیت بین‌الملل را مورد تهدید قرار داده و بنابراین، باید برای بازگشت شرایط به وضع عادی مداخله کرد. ملاحظات بشردوستانه نیز به این مفهوم است که تنش‌ها و ناآرامی‌های کشورهای عربی موجب نقض گسترده حقوق بشر شده و احساسات عمومی را جریحه‌دار ساخته است. از این رو، مداخله به منظور حمایت از حقوق بشر ضروری می‌باشد. البته، برخی نهادها و رژیم‌های مدافع حقوق بشر، وجهه غیردولتی داشته‌اند. عفو بین‌الملل، یکی از مهمترین نهادهای بین‌المللی غیردولتی است که با ملاحظات حقوق بشری مسایل جهان عرب را زیر نظر قرار داده است، هر چند در مورد عملکرد چنین نهادهایی نیز واقعیت‌ها و مصادیق فراوانی مبنی بر وابستگی آنها به دولت‌ها یا گزینشی عمل کردن آنها وجود دارد.

1. Anders Fogh Rasmussen

۳. کنش‌گران غیردولتی

کنش‌گران غیردولتی مشتمل بر مجموعه متنوعی از کنش‌گرانی است که تحت تأثیر انگیزه‌های مختلف متمایل به تأثیرگذاری در روند تحولات جهان عرب می‌باشند. استفاده از عنوان غیردولتی، ضرورتاً به این معنی نیست که آنها کاملاً مستقل از دولت‌ها هستند. این گونه کنش‌گران، هم از دولت‌ها تأثیر می‌پذیرند و هم بر آنها اثر می‌گذارند، اما معمولاً با دولت‌ها ارتباط سازمانی ندارند. در جریان تحولات اخیر جهان عرب، دخالت کنش‌گران غیردولتی بسیار محسوس بوده است، هرچند این نوع دخالت‌ها کمتر شکل سازمانی دارند. برخی از مهمترین کنش‌گران غیردولتی فعال در جریان تحولات اخیر عبارتند از:

۳-۱. شبکه‌های تروریستی

شبکه‌های تروریستی‌ای که به شکل فراملی فعالیت می‌کنند، معمولاً از بحران‌ها و ناآرامی‌های سیاسی در کشورهای دیگر به مثابه فرصتی برای پیشبرد برنامه‌های خود استفاده می‌کنند. مهمترین شبکه تروریستی فعال در جریان تحولات اخیر، القاعده بوده است. گزارش‌های مختلفی منتشر شده با این مضمون که عوامل القاعده در برخی کشورهای درگیر، از جمله لیبی و یمن فعال بوده‌اند.

در هفته‌های اولیه آغاز درگیری‌های لیبی، معمر قذافی اعلام کرد که شورشیان تحت حمایت و هدایت القاعده قرار دارند. در بسیاری محافل خبری، چنین تحلیل شد که قذافی با چنین ادعایی، به دنبال جلب پشتیبانی قدرت‌های غربی می‌باشد (Gul, March 11, 2011).

دخالت القاعده در لیبی و برخی دیگر از کشورهای درگیر اعتراضات اجتماعی، نه تنها از سوی گزارش‌های رسانه‌ای، بلکه از سوی اسلام‌گرایان طرفدار القاعده نیز مورد تأیید قرار گرفته است. آنها ادعا می‌کنند که نیروهای القاعده نه تنها تروریست نیستند، بلکه مسلمان‌هایی واقعی هستند که در برابر مهاجمان به پا خاسته‌اند. بر اساس چنین گزارش‌هایی بود که باراک اوباما تأکید می‌کرد آمریکا باید به ماهیت و اهداف مخالفان در لیبی با دقت و احتیاط توجه کند (Hodgson, March 30, 2011). شاید بارزترین نمود دخالت القاعده در این اعتراضات، در یمن اتفاق افتاد. فعالیت القاعده در برابر دولت علی عبدالله صالح، حتی واشنگتن را نیز در

مورد نحوه موضع‌گیری به تردید انداخت. مقامات آمریکا از این نگران شده‌اند که با سقوط دولت صالح فعالیت‌های ضدتروریستی در آن کشور با مشکلات جدیدی مواجه شود. رابرت گیتس وزیر دفاع وقت آمریکا تصریح کرد که آمریکا در صورت سقوط دولت صالح، قطعاً با چالش‌های جدیدی برخورد خواهد کرد که از خارج از یمن نشأت می‌گیرند (Schmitt, 2011). در حال حاضر که استراتژی القاعده اخراج نیروهای خارجی به خصوص آمریکا از منطقه است، دخالت القاعده بیش از هر دولتی آمریکا را نگران کرده است.

۳-۲. رسانه‌های ارتباط جمعی

این رسانه‌ها در تحریک جریان‌های اعتراضی نقش فعالی داشته‌اند. رسانه‌های ارتباط جمعی شامل رسانه‌های مختلفی از شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای تا شبکه‌های اجتماعی اینترنتی را شامل می‌شوند. در میان شبکه‌های ماهواره‌ای می‌توان نقش مهمی برای شبکه الجزیره در نظر گرفت. این شبکه با پوشش خبری گسترده تحولات، چه از طریق خبرنگاران رسمی و چه از طریق مردم عادی و تحریک احساسات عمومی جوامع عربی، نقش چشمگیری در خیزش اعتراضات داشت، به نحوی که دولت‌های عرب محدودیت‌های زیادی بر سر فعالیت عوامل الجزیره در محدوده سرزمینی خود ایجاد کردند. رسانه‌های اجتماعی اینترنتی مثل تویتر و فیس بوک، مکمل فعالیت شبکه‌های ماهواره‌ای بوده‌اند. با توجه به محدودیت‌های فعالیت خبرنگاران در کشورهای درگیر بحران، کاربران اینترنت، چه از درون و چه از خارج، توانستند با ارسال پیام‌ها، تحلیل‌ها و تصاویر، در نقش خبرنگار عمل کنند و به این طریق، کار شبکه‌های تلویزیونی را آسان سازند. اینترنت به فضایی تبدیل شد که شبکه‌های مردمی توانستند از طریق آنها عقاید و نظرات خود را بیان کرده و با همدیگر ارتباط برقرار کنند (Harb, 2011). شبکه‌های ماهواره‌ای ممکن است به دنبال تقویت اعتبار خود باشند یا تحت تأثیر عوامل دولتی یا غیردولتی قرار داشته باشند. فعالان شبکه‌های اینترنتی نیز ممکن است در پی منافع و حقوق شهروندی خود باشند، یا به دلایل دیگری خواهان گسترش اعتراضات باشند.

۳-۳. فعالان حقوق بشر

این فعالان نیز شامل کنش‌گران مختلفی از جمله اپوزیسیون‌های خارج‌نشین یا گروه‌ها و سازمان‌های حامی حقوق بشر می‌باشند که مایلند مطابق با ملاحظات خود، روند تحولات را تحت تأثیر قرار دهند. موضع این کنش‌گران نیز معمولاً حمایت از جریان‌های اعتراضی یا حداقل فشار بر حکومت‌ها در جهت مهار رفتارهای سرکوب‌گرانه آنهاست. البته، حمایت از مردم ضرورتاً به معنی حمایت از آنها در برابر حملات نیروهای دولتی نیست. برای مثال، یکی از موضوعاتی که عفو بین‌الملل پی‌گیر آن بوده، سامان‌دهی به وضع پناهندگانی است که از کشورشان خارج شده و در دیگر کشورها سکنی گزیده‌اند. با این حال، چنین فعالیت‌هایی نیز در عمل به نفع معترضان مردمی انجام می‌شود.

عفو بین‌الملل حتی به کاربران اینترنت نیز هشدار داد که شبکه‌های اینترنتی، ضمن اینکه سازمان‌دهی فعالیت‌های اعتراضی را تسهیل می‌سازند، کار حکومت‌ها را نیز در سرکوب مخالفان آسان‌تر می‌سازند (AFP, May 15, 2011). فعالان حقوق بشر، بعضاً در مورد نحوه دخالت قدرت‌های خارجی نیز موضع‌گیری می‌کنند. برای مثال، آنها تأکید دارند که قدرت‌های مداخله‌گر نباید به نحوی وارد عمل شوند که موجب فشارهای ناروا یا کشتار غیرنظامیان شوند.

۳-۴. بنگاه‌های اقتصادی

راه‌نمای بنگاه‌های اقتصادی، منافع آنهاست که ممکن است مستلزم ثبات سیاسی در کشورهای طرف معامله باشد یا بر عکس، به سمت اصلاح یا تغییر رژیم به منظور بهره‌برداری از فرصت‌های بالقوه میل کند. به طبع، بنگاه‌هایی که در امر سرمایه‌گذاری یا تجارت، فعالیت‌های جافتاده‌ای در کشور خاصی دارند، از ثبات سیاسی در آنجا حمایت می‌کنند. تعلق ترکیه در پیوستن به دولت‌های مجازات‌کننده لیبی تا حدی به خاطر ملاحظات اقتصادی بنگاه‌های ترک بود. همچنین، بنگاه‌هایی که به ثبات بهای انرژی اهمیت زیادی می‌دهند، معمولاً خواهان چنین تنش‌ها و بی‌ثباتی‌هایی نیستند و از این رو، سیاست‌های دولت‌هایشان را در این راستا تحت تأثیر قرار می‌دهند. برخی کمپانی‌های غربی از جمله در انگلستان، از موضع

دولت‌شان در حمایت از معترضان ناراضی بوده‌اند (Olende, March 1, 2011). بنگاه‌های اقتصادی، نه تنها از خشونت‌ها و تنش‌های فعلی آسیب می‌بینند، بلکه این نگرانی را دارند که در صورت تغییر رژیم ممکن است با چالش‌های جدیدی مواجه شوند. در مقابل، کمپانی‌هایی که در کشورهای درگیر اعتراضات فعالیت ندارند یا به بنگاه‌های فعال در آنها به مثابه رقیب خود می‌نگرند و یا اینکه در صورت تغییر رژیم، احتمال دستیابی به فرصت‌های جدید را بالا ارزیابی می‌کنند، معمولاً از تحولات جدید استقبال کرده یا حداقل در قبال آنها سکوت می‌کنند. در عمل، بنگاه‌های اقتصادی عمدتاً به محافظه‌کاری تمایل داشته‌اند. این بنگاه‌ها در تعدیل دخالت‌های نظامی قدرت‌های غربی نقش چشمگیری داشته‌اند.

د. ارزیابی عملکرد و دستاوردهای کنش‌گران مداخله‌جو

تا کنون، در مورد ارزیابی سیاست‌ها، فعالیت‌ها و دستاوردهای کنش‌گران خارجی، محدود تحلیل‌های پراکنده و در عین حال ناهماهنگ و بعضاً متعارضی به عمل آمده است. اکثر این تحلیل‌ها روی مسأله دخالت قدرت‌های غربی تمرکز دارند که در آنها نیز در مورد انسجام، کارآیی و چالش‌های آن کنش‌گران، اختلاف برداشت وجود دارد. عمده مسائلی که ارزیابی نقش کنش‌گران فراملی در تحولات جهان را با دشواری مواجه می‌سازند، عبارتند از:

۱. نقش حاشیه‌ای کنش‌گران فراملی در جنبش‌ها

نقش حاشیه‌ای بدین معناست که خیزش جنبش‌های اخیر جهان عرب اساساً ریشه داخلی دارند. برای درک ریشه این حرکت‌ها باید روی متغیرهای بنیادینی نظیر پایین‌بودن استانداردهای زندگی، رشد نابرابری اجتماعی-اقتصادی، فقدان آزادی‌های سیاسی، عدم مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی حکومت‌ها و افزایش انتظارات عمومی تأکید کرد. بر این اساس، نقش نیروهای خارجی در تحریک این جنبش‌ها، حاشیه‌ای و جهت‌دهنده تلقی می‌شود. این نیروها بیش از اینکه طراح و معجزی پروژه‌ای برای تغییر رژیم باشند، در پی دفع چالش‌ها یا استفاده از فرصت‌های احتمالی هستند.

۲. تعدد کنش‌گران فراملی

نیروهای خارجی دخیل در تحولات جهان عرب، هم به لحاظ تعداد و هم به لحاظ نوع و ماهیت گسترده‌اند. آنها با اهداف و مقاصد مختلفی وارد مسایل شده و سیاست‌ها و رویه‌های متعددی دارند. به عنوان مثال، حتی در کمپ قدرت‌های غربی نیز در مورد پیامدهای احتمالی جنبش‌ها و مؤثرترین راه‌های مدیریت آنها اختلاف نظر وجود دارد. بنابراین، دسته‌بندی و تجزیه و تحلیل سیاست و عملکرد آنها دشوار به نظر می‌آید.

۳. فقدان اطلاعات کافی در مورد کم و کیف دخالت‌های خارجی

دولت‌ها مهمترین کنش‌گران فعال در تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا هستند و در طرح‌ها و برنامه‌های آنها نیز شفافیت کامل وجود ندارد. از این رو، امکان شناخت صحیح مسایل مشکل می‌گردد. به علاوه، واکنش بسیاری دولت‌ها به تحولات، نشان‌دهنده غافل‌گیری و فقدان استراتژی مشخص و منسجم در مورد نحوه برخورد با واقعیت‌ها می‌باشد. این مسأله، درک و ارزیابی عملکرد آنها را مشکل‌تر می‌سازد.

۴. ناهمگونی و بی‌ثباتی در استراتژی مداخله نیروهای خارجی

نه تنها نحوه دخالت هر یک از نیروهای خارجی، از جمله قدرت‌های غربی در تحولات منطقه همسان نیست، بلکه در طول زمان نیز احتمال دگرگونی وجود دارد. به عنوان مثال، در هفته‌های آغازین ناآرامی‌های لیبی، ترکیه حتی در مورد اعمال مجازات‌های اقتصادی علیه دولت قذافی تردید داشت، اما به تدریج به یکی از حامیان سرسخت تغییر رژیم در لیبی تبدیل شد. حتی ایالات متحده نیز در اتخاذ استراتژی بهینه در برخی موارد تردید داشته است. این تردید در نمونه‌های بحرین و یمن، شکل محسوس‌تری داشته است. در یمن، آمریکا با این ابهام مواجه شد که حمایت از معترضان، ممکن است به تقویت تروریسم کمک کند.

۵. ابهام در مورد آینده جنبش‌ها

به نظر می‌رسد داوری در مورد اینکه ناآرامی‌های منطقه چگونه به ثبات منجر گشته و مسیر تحولات به چه سمت و سویی خواهد بود، زود است، چرا که در حال حاضر، بسیاری از جنبش‌های اعتراضی به مرحله تغییر رژیم نرسیده‌اند و حتی در صورت تغییر رژیم نیز مشخص نیست چه سرنوشتی در انتظار آینده آنهاست. تا زمانی که شرایط ناآرام موجود به وضعیت نسبتاً پایدار و باثبات منتهی نشود، امکان تجزیه و تحلیل صحیح سیاست نیروهای مداخله‌گر نیز پایین خواهد بود.

با توجه به نکات فوق، در این مبحث، سیاست‌ها و اقدامات فعال‌ترین و مؤثرترین کنش‌گران درگیر در جنبش‌های اخیر جهان عرب، از آغاز تا زمان حال، طبق دسته‌بندی سه‌گانه زیر مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرند:

۱. قدرت‌های غربی

کنش‌گران فعال غربی متشکل از قدرت‌های دو سوی ائتلافی می‌باشند. واقعیت این است که اکثر رژیم‌های عربی که امروزه تحت فشار جنبش‌های اعتراضی قرار دارند و در مواردی مجبور به تغییر شده‌اند، از دوستان و متحدان قدرت‌های غربی بوده و از حمایت آنها برخوردار بوده‌اند. اعتراض به این رژیم‌ها، در واقع نوعی اعتراض به حامیان خارجی آنهاست، چرا که رژیم‌های مذکور از جمله در تونس، مصر، یمن، بحرین و اردن، به عنوان حافظ منافع غرب و آمریکا عمل کرده و ثباتشان نیز تا حدی تابع حمایت غربی‌ها بوده است. دولت مبارک، پس از اسرائیل، دومین دریافت‌کننده کمک‌های نظامی و مالی آمریکا در منطقه بود. حتی مناسبات لیبی و سوریه با غرب نیز مسالمت‌آمیز بود. در سال‌های اخیر، هیلاری کلینتون، هم از بشار اسد به عنوان اصلاح‌طلب یاد کرده و وی را تمجید کرده بود و هم با پذیرش فرزند قذافی، معتصم در وزارت خارجه برای ملاقات، از تمایل آمریکا به تعمیق و گسترش همکاری با دولت قذافی صحبت کرده بود (King, April 4). به نظر می‌رسد خود دولت‌های غربی نیز پیام اعتراضی ملل عرب را به خوبی درک کرده و در پی تبدیل چالش‌های موجود به فرصت از طریق تأثیرگذاری بر فرایند تغییر یا اصلاح رژیم‌های دیکتاتور عرب می‌باشند.

قدرت‌های غربی و به ویژه ایالات متحده، در مدیریت تحولات جاری با تناقض معضل‌آفرین مواجهند و آن عبارتست از تقابل ارزش‌های ایدئولوژیک غربی با منافع مادی دولت‌های غربی. رویه اروپا و آمریکا طی سال‌های گذشته، نشان می‌دهد آنها برای موضوعاتی چون ثبات منطقه، صلح با اسرائیل و جریان آزاد تجارت و به خصوص، انتقال نفت اهمیت بیشتری قایلند تا حرکت‌های تحول‌خواهانه‌ای که ریسک منافع غرب را افزایش می‌دهند. بر این اساس، طی تحولات اخیر جهان عرب، آنها ضمن اعلام حمایت از اصلاحات، حمایت‌های خود از حرکت‌های اعتراضی را محدود و گزینشی کرده‌اند. برای آنها بازگشت سریع ثبات به منطقه، مهم‌تر از موفقیت اعتراضات است. عملکرد چند ماهه غرب نشان می‌دهد رویکرد آمریکا و اروپا در مورد مدیریت تحولات در خاورمیانه و شمال آفریقا، ناهمسان بوده است. در حالی که در شمال آفریقا با جدیت از جنبش‌های دموکراسی‌خواهانه حمایت و پشتیبانی به عمل آمد، در خاورمیانه چنین حمایت‌هایی سست و پراکنده بوده است. رویکرد غرب در مورد خاورمیانه، عمدتاً بر بازگشت صلح و ثبات و آرامش تأکید داشته است. در حالی که در مورد شمال آفریقا پیوند نزدیکی بین اصلاحات و امنیت تصور می‌شود، در مورد خاورمیانه، گرایش بیشتری به روش‌های سنتی تأمین ثبات و امنیت وجود دارد. نزدیکی جغرافیایی شمال آفریقا به اروپا و مسایلی چون احتمال سرایت عوارض امنیتی اعتراضات و درگیری‌ها به اروپا، از علل مهم این قضیه به حساب می‌آید. اروپایی‌ها به سامان‌دهی اوضاع همسایگان جنوبی حساسیت بیشتری نشان می‌دهند (Santini, June 9, 2011).

با وجود این، رویه فعلی غرب، حتی در مورد شمال آفریقا نیز تحت عنوان فقدان استراتژی کارآمد مورد نقد واقع شده است. برخی ناظران بر این باورند که رفتار غرب در قبال تحولات اخیر، حاکی از نوعی ضعف و درماندگی است که ممکن است آینده نامطلوبی را برای آنها رقم بزند. اظهارات رابرت گیتس وزیر دفاع پیشین آمریکا در مورد مسایل ناتو، گواهی بر این ضعف به حساب می‌آید. وی تأکید می‌کند با پشتیبانی‌های ضعیفی که اعضای اروپایی ناتو به عمل می‌آورند، آینده ناتو در هاله‌ای از ابهام است (Ben Ami, July 2, 2011). ناتو در حالی نیازمند پشتیبانی مالی و نظامی اعضاست که دولت‌های هر دو سوی آتلانتیک با مشکلات اقتصادی متعددی درگیرند. آمریکا در حالی با سستی متحدان اروپایی‌اش مواجه است که خود

علاوه بر مسایل اقتصادی، تجربه‌های تلخ افغانستان و عراق را نیز به همراه دارد. آمریکایی‌ها پس از مسایل عراق و افغانستان، به این جمع‌بندی رسیدند که پروژه‌های امنیتی مشابه در آینده، نیازمند حمایت جدی و مؤثر سایر قدرت‌ها، به ویژه اروپایی‌هاست. حال، در قضیه لیبی آشکار شده که ناتو همچنان با مشکل حمایت ناکافی متحدان مواجه است، به گونه‌ای که اگر نقش ایالات متحده از ناتو حذف شود، ادامه حیات مؤثر آن تقریباً ناممکن خواهد شد. (Ben Ami, July 2, 2011).

در مجموع، عملکرد غرب در جریان تحولات اخیر جهان عرب از ابعاد مختلف مورد انتقاد واقع شده است. از عمل‌گرایی و رفتارهای گزینشی قدرت‌های غربی در قبال کشورهای درگیر اعتراضات تا عملکرد ناتو در لیبی، نشان می‌دهد غرب آمادگی استقبال از تحولات جاری را نداشته و برای پیشبرد عملی و فراگیر شعارهای خود در جهان عرب، نه توانایی دارد و نه تمایل. حمایت‌های محدودی هم که از برخی حرکت‌ها به عمل آورده، حداقل تا به حال، بازدهی قابل توجهی نداشته است.

۲. روسیه و چین

این دو قدرت، ضمن سیاست‌های نسبتاً مشابهی که در قبال جنبش‌ها دارند، به نحوی دخالت قدرت‌های غربی را تعدیل می‌کنند. چنان‌که اشاره شد، قدرت‌های غربی مؤثرترین کنش‌گران دولتی هستند که توانایی تأثیرگذاری بر روند تحولات منطقه را داشته‌اند که آنها هم بنا به دلایلی با مشکل مواجه بوده‌اند. در حالی که آمریکا و اروپا که معمولاً خود را موافق و همراه جنبش‌های دموکراسی‌خواه نشان داده‌اند، در حمایت از این جنبش‌ها با مسایل مختلف مواجهند، روسیه و چین، چه در شعار و چه در عمل، برخلاف رویکرد غرب حرکت می‌کنند. آنها بیشتر به صورت نظاره‌گرانی نگران نسبت به آینده عمل می‌کنند، چرا که گسترش جنبش‌ها را مستعد ایجاد تهدید علیه امنیت ملی خود می‌دانند. همراهی محدودی که این دو قدرت با غرب در اعمال فشار علیه برخی رژیم‌های عرب داشتند، عمدتاً در قالب نوعی ژست دیپلماتیک با هدف جلب حمایت قدرت‌های غربی برای بهره‌برداری از فرصت‌های احتمالی آتی و در عین حال، اقتناع افکار عمومی داخلی و خارجی تفسیر شده است.

روابط مسکو با دولت‌های عرب خاورمیانه و شمال آفریقا، اعم از دولت‌های درگیر در اعتراضات و غیره، معمولاً مسالمت‌آمیز بوده است. طی دهه‌های گذشته، بسیاری از دولت‌های عربی، واردکننده تجهیزات و مهمات جنگی از شوروی و روسیه بوده‌اند. در سال‌های اخیر نیز برخی دولت‌ها مثل لیبی، یمن و سوریه، مناسبات و همکاری‌های نزدیکی با مسکو داشتند. طی دو دهه اخیر، روسیه به همراه چین، مروج این باور بوده‌اند که لیبرال دموکراسی و آزادی فردی، پیش‌شرط قطعی رشد و پیشرفت جوامع نیست، بلکه رژیم‌های اقتدارگرا نیز می‌توانند مولد رشد و ترقی باشند. در جریان ناآرامی‌های اخیر جهان عرب نیز این دو قدرت، ضمن پذیرش واقعیت‌های موجود، مروج این پیام بوده‌اند که اعراب ناگزیر به پیروی از راه غرب نیستند. آنها این تفکر غربی را که رژیم‌های اقتدارگرا مجبور به تسلیم در برابر اراده‌های مردمی خواهند شد، قبول ندارند. بر این اساس، برداشت رایج غربی‌ها از تحولات موجود را به چالش می‌کشند. روس‌ها حتی این نکته را مطرح کردند که تحولات جهان عرب، در چارچوب پروژه انقلاب‌های رنگی غرب قابل تحلیل است. دیمیتری مدودوف، طی سخنانی در ۲۲ فوریه ۲۰۱۱، تصریح کرد: «بگذارید حقیقت را بیان کنم. آنها در حال آماده‌سازی چنین سناریویی برای ما بوده‌اند و اکنون حتی تلاش خواهند کرد با جدیت بیشتری به اجرای آن بپردازند.» بنابراین، از منظر سران روسیه، قدرت‌های غربی پشت تحولات اخیر جهان عرب قرار داشته‌اند (Nabi, February 24, 2011).

در این ماه‌ها، در حالی که انتخابات ریاست جمهوری روسیه در پیش است و احتمال ورود ولادیمیر پوتین مجدداً به عرصه انتخابات وجود دارد، مقامات روس احتمال بروز تنش سیاسی را در نظر دارند. این احتمال، به ویژه زمانی جدی‌تر به نظر می‌آید که برخی مخالفان پوتین خواهان کناره‌گیری وی از عرصه قدرت هستند. چینی‌ها نیز همگام با روس‌ها در مورد اصالت جنبش‌های جهان عرب ابراز تردید کرده و سیستم‌های امنیتی خود را برای مقابله با تهدیدات احتمالی، آماده نگه داشته‌اند. تحولات جهان عرب برای آنها نگران‌کننده است، چرا که به‌رغم موفقیت‌های بزرگ دولت در عرصه اقتصادی، فضای سیاسی - اقتصادی این کشور شباهت بسیاری با دیکتاتوری‌های آرام جهان عرب دارد. مردم چین با مسایلی نظیر گسترش نایزبری، شیوع فساد، افزایش تورم، فقدان شفافیت سیاسی

و کنترل سخت حکومتی مواجهند. نگرانی دولت چین با خاطره بحران اعتراض و سرکوب تیانانمن که حدود بیست سال پیش اتفاق افتاد، جدیت می‌یابد. سران چین از جمله پزیدنت هو جیتائو، همواره بر ضرورت آرامش و ثبات اجتماعی چین تأکید کرده و در عمل نیز هر گونه منبع احتمالی بی‌ثباتی را قویاً تحت نظارت و کنترل قرار داده‌اند. رهبری به شدت تکنوکراتیک چین برای حل مشکل تنش‌های اجتماعی و جلوگیری از تکرار سناریوی تیانانمن، تمایل بالایی به روش‌های عمل‌گرایانه دارد (Jiang, April 11, 2011). در همین راستا، با سازوکارهای مختلفی از قبیل سانسور رسانه‌ای و سرکوب شدید مخالفان، در برابر جنبش‌های جهان عرب موضع گرفته است.

به نظر می‌رسد، دغدغه چین و روسیه در مورد تحولات اخیر جهان عرب، بیش از اینکه به تأثیرپذیری فرصت‌ها و چالش‌های آنها در جهان عرب مربوط باشد، با احتمال تهدید ثبات اجتماعی و سیاسی کشورشان در آینده در پیوند است. انسداد فضای سیاسی، سرکوب مخالفان، فساد اقتصادی و سطح قابل توجه نارضایتی، از ویژگی‌های مشترک دو کشور است. برای سیاست‌گذاران دو کشور، روشن است که هرگونه پیروزی جنبش‌های انقلابی در جهان عرب، پتانسیل تسری و گسترش جنبش‌های اعتراضی را تقویت خواهد کرد. بر این اساس، اولویت سیاست دو دولت، مهار و توقف سلسله حرکت‌های اعتراضی است. چین و روسیه نسبت به هرگونه برنامه‌های قدرت‌های غربی که احتمال پیروزی مخالفان و گسترش بحران را تقویت کند، حساسیت داشته و تا به حال، به انحاء مختلف در برابر آن مانع‌تراشی کرده‌اند. مقاومت در برابر تشدید فشارهای بین‌المللی علیه دولت قذافی و مخالفت صریح با اقدامات مشابه علیه دولت بشار اسد، نمودی از چنین سیاستی می‌باشد.

۳. فعالان منطقه‌ای

در عرصه منطقه‌ای، علاوه بر دولت‌های قدرتمند و بانفوذ منطقه‌ای، کنش‌گران غیردولتی نیز نقش نسبتاً پررنگی ایفا می‌کنند. در سطح منطقه‌ای، ملاحظات و سیاست‌های دو کنش‌گر غیردولتی، یعنی شبکه ماهواره‌ای الجزیره و سازمان تروریستی القاعده و همچنین، چند کنش‌گر دولتی شامل عربستان سعودی، قطر، ترکیه، اسرائیل و ایران، اهمیت ویژه‌ای دارند.

رفتار القاعده و شبکه الجزیره، از این حیث که هر دو به نحوی منتقد وضع موجود در سیستم‌های سیاسی منطقه بوده‌اند، مشابه هم است. از منظر رهبران القاعده، وابستگی یا مماشات رهبران سیاسی عرب منطقه با غرب و اسرائیل، دلیل مهمی بر عدم مشروعیت و ضرورت کناره‌گیری آنهاست. از این رو، جایگزینی سیستم‌های سیاسی اسلام‌گرا و مستقل از غرب، استراتژی القاعده به شمار می‌آید. الجزیره نیز طی سالیان گذشته، غالباً رویکردی انتقادی به سیستم‌های سیاسی کشورهای عربی داشته و خود را رسانه‌ای بی‌طرف و در عین حال، حامی افکار عمومی منطقه نشان داده است. این رسانه از همان زمان آغاز تحولات تونس، خود را حامی جنبش‌های جهان عرب معرفی کرده و به کرات از اصطلاحاتی چون بهار اعراب و بهار انقلاب‌های عربی استفاده کرده است. هر چند لازم به ذکر است که مسایلی چون وابستگی الجزیره به دولت قطر و پوشش خبری ناهمسان الجزیره از کشورهای مختلف درگیر بحران، زمینه‌ساز انتقادات مختلفی علیه این شبکه طرفدار بوده است. رویکرد انتقادی نسبت به سیاست‌های آمریکا در منطقه، از دیگر وجوه مشترک القاعده و الجزیره به شمار می‌آید.

با این حال، در عملکرد و سیاست‌های این دو تفاوت‌های اساسی وجود داشته است. در حالی که الجزیره به دلایلی چون تقویت اعتبار و و ملاحظات دیپلماسی عمومی دولت قطر، خود را حامی استقرار سیستم‌های سیاسی مردمی نشان می‌دهد، القاعده عمدتاً در پی توسعه نفوذ از طریق تقویت جریان‌های نزدیک به خود بوده است. بر خلاف القاعده، الجزیره در میان افکار عمومی جهان عرب نفوذ و محبوبیت بالایی دارد. جنبش‌های اخیر نشان داد که افکار عمومی منطقه، استراتژی القاعده برای حل مسایل جهان عرب را منسوخ می‌داند. این چیزی است که در الجزیره نیز بدان توجه شده است. این شبکه خود را حامی سیستم سیاسی خاصی نشان نمی‌دهد، بلکه عمدتاً منتقد سیستم‌های بسته و غیرمردمی بوده و در بیشتر موارد، از حرکت‌های مردمی علیه آنها حمایت کرده است. از آغاز تحولات تونس، الجزیره پی‌گیرترین و دقیق‌ترین شبکه ماهواره‌ای در پوشش‌دادن تحولات جهان عرب بوده است. گزارش‌گران این شبکه، تا کنون به طور مستقیم در صحنه‌های رویارویی مردم و نیروهای دولتی حضور داشته‌اند و رویدادها را گزارش کرده‌اند. مصاحبه‌های خبرنگاران غالباً با معترضان بوده و خواسته‌های آنها را منعکس کرده است. این شبکه، با نمایش صحنه‌های سرکوب معترضان، بر شدت و

گستره اعتراضات افزوده است. در لابه‌لای صحبت‌هایی که معترضان با خبرنگاران الجزیره داشته‌اند، موارد مختلفی وجود دارد که در آنها از مردم برای حضور پررنگ‌تر و مصمم‌تر در اعتراضات دعوت به عمل می‌آید. از کلیت گزارش‌ها چنین برمی‌آید که مردم با اعتماد به نفس، شوق و امید به آینده به خیابان آمده‌اند و هیچ ترسی از حکومت ندارند. به عنوان مثال، در مصر، دوربین‌های این شبکه به طور دائمی در مراکز تجمع معترضان از جمله میدان التحریر مستقر بودند و به صورت لحظه به لحظه اخبار را گزارش می‌کردند. صحنه‌های تجمعات بیشتر شبیه میتینگ‌هایی بود که در آنها اقشار مختلف مردمی همدلانه با شور و نشاط و امید به آینده بهتر حضور به هم رسانده بودند. در لیبی نیز دوربین‌های الجزیره بیشتر صحنه‌های حملات، پیش‌روی‌ها و پیروزی‌های مخالفان قذافی را گزارش می‌کرده‌اند (قنبرلو، اریب‌هشت ۱۳۹۰: ۱۳-۱۱).

در سطح دولتی، سیاست‌ها و فعالیت‌های چهار کنش‌گر منطقه‌ای اهمیت قابل توجهی دارد: اسرائیل، ترکیه، عربستان سعودی و ایران. نگاه اسرائیل از همان ابتدا به تحولات منطقه بدبینانه بوده است. اسرائیلی‌ها بر این واقعیت واقفند که افکار عمومی منطقه، غالباً گرایش مثبتی به اسرائیل ندارند و تغییرات سیاسی موجود ممکن است شدیداً موقعیت آنها را به چالش بکشد. با وجود این، تحولات منطقه در برخی موارد حاوی فرصت‌های کم‌نظیری برای اسرائیل بوده است که نمود بارز آن سوریه می‌باشد. دولت بشار اسد و بسیاری از ناظران، اسرائیل را از فعالان مهم پشت پرده ناآرامی‌های سوریه به شمار می‌آورند. اما اسرائیلی‌ها در موضع‌گیری‌های اعلانی‌شان، معمولاً تلاش می‌کنند خود را بی‌تفاوت نشان دهند. این بی‌تفاوتی ریشه در این واقعیت دارد که اولاً، حمایت اسرائیل از اعتراضات سوریه می‌تواند وجه نامشروعی به اعتراضات داده و ضمن تضعیف آن، رفتار دولت اسد در برابر معترضان را موجه سازد و ثانیاً، اسرائیلی‌ها به پیامدهای تشدید اعتراضات در سوریه به دیده تردید می‌نگرند، چرا که از یک سو، با توجه به پیوند نزدیک ملت سوریه با ملت‌های فلسطین و لبنان، این احتمال زیاد است که کامیابی سوریه‌ها در اعتراضات، تحریک گروه‌های مبارز فلسطینی-لبنانی را در پی داشته و موجب شروع موج دیگری از انتفاضه فلسطینی‌ها شود و از سوی دیگر، با توجه به بدنه ضد اسرائیلی جامعه سوریه، حتی در صورت تغییر رژیم نیز شرایط پیش‌روی اسرائیل چندان فرق

نخواهد کرد. حتی با فرض اینکه نظام سیاسی سوریه به سمت توسعه‌یافتگی پیش رفته و یک دولت کاملاً مردمی جایگزین شود، ممکن است دولت سوریه با انگیزه و جدیت بیشتری در برابر اسرائیل موضع بگیرد و از پشتیبانی داخلی و خارجی بیشتری برخوردار شود. اگرچه اسرائیلی‌ها ثبات و تقویت دولت بشار اسد را تهدیدی علیه منافع خود می‌بینند، اما در مورد تبعات گسترش و فراگیر شدن اعتراضات هم نگاه خوش‌بینانه‌ای ندارند. از این رو، به نظر می‌رسد از اتفاقات جاری در سوریه، بیشتر به مثابه فرصتی برای تضعیف دولت اسد، استفاده کرده‌اند تا اینکه تغییر رژیم سوریه.

ترکیه در آغاز جریان تحولات جهان عرب چندان در مسایل این کشورها درگیر نمی‌شد. دولت اردوغان در آغاز جریان درگیری‌های داخلی لیبی، به دلایلی چون منافع شرکت‌های ترک در این کشور، حتی با تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی علیه دولت قذافی با اکره موافقت کرد، اما موضع آنکارا به تدریج به موضع قدرت‌های غربی نزدیک‌تر شد، به گونه‌ای که صریحاً مخالفان قذافی را تحت حمایت قرار داد. آشکارترین و فعال‌ترین دخالت‌های ترکیه، در قضایای سوریه اتفاق افتاد. همسایگی جغرافیایی و مسلمان‌بودن جامعه سوریه، دو عاملی هستند که حساسیت ترکیه به مسایل سوریه را افزایش داده‌اند. ترکیه از یک سو، نگران سرایت ناامنی‌های همسایه‌اش است و از سوی دیگر، در چارچوب رویکرد نوع‌ثمنی‌گرایی‌اش، در صدد ایفای نقشی فعال در مسایل جهان اسلام می‌باشد. آنکارا تا به حال، ضمن اتخاذ موضع میانجی‌گرانه، از مواضع مخالفان دولت بشار اسد حمایت کرده و در همین راستا، دمشق را تحت فشار دیپلماتیک قرار داده است. این کشور، همچنان که از موضع مخالفان قذافی حمایت کرده، مخالفان سوریه را نیز تحت چتر حمایتی‌اش قرار داده است. مشابه مورد لیبی، به موازات اینکه ناآرامی سوریه تشدید می‌شود، فشارهای دیپلماتیک ترکیه نیز افزایش می‌یابد. به نظر می‌رسد، آنکارا در صدد است با این اقدام، هم رضایت و حمایت قدرت‌های غربی را جلب کند و هم نفوذ خود را در جهان اسلام گسترش دهد. دولتمردان سوریه سیاست ترکیه را غیردوستانه تلقی می‌کنند. برخی مقامات ایران نیز سیاست ترکیه را با این اتهام که به مصالح منطقه و نیروهای مقاومت بی‌توجه است، تقبیح کرده‌اند. در صورت بازگشت ثبات و آرامش به

دولت اسد، این احتمال زیاد است که مناسبات ترکیه با سوریه برای مدتی به سردی گراید، اما در صورت تغییر رژیم به نظر می‌رسد موقعیت و نفوذ ترکیه در منطقه تقویت خواهد شد.

کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و در رأس آنها عربستان سعودی، غیر از موارد مربوط به اعتراضات مردم بحرین، در بقیه موارد معمولاً سیاست فعالی نداشته‌اند. قضایای تونس، مصر، اردن، لیبی، یمن و بحرین، نگرانی عمیق عربستان سعودی و شورا را در پی داشت. از یک سو، حمایت آنها از معترضان می‌تواند به خیزش اعتراضات در کشورهای شورای همکاری خلیج فارس منجر شود و از سوی دیگر، حمایت از دیکتاتورها نیز ممکن است به مناسبات آتی این کشورها با دیگر سیستم‌های سیاسی جایگزین در جهان عرب، آسیب بزند. از این رو، عربستان سعودی و شورا، ضمن اتخاذ سیاست سکوت در موارد مذکور، در بحرین مداخله نظامی کردند، با این توجه که بحرین گرفتار بحران امنیتی شده و شورا موظف است برای بازگشت امنیت به دولت بحرین کمک کند. با وجود این، عربستان سعودی در قضیه سوریه، مشی متفاوتی اتخاذ کرد. با توجه به پیوندهای استراتژیک سوریه با ایران و حزب‌الله لبنان، عربستان به جای سکوت، مصلحت را در موضع‌گیری به نفع معترضان و فشار بر دولت بشار اسد دید و به تبعیت از ترکیه، خواهان توقف روش‌های سرکوب‌گرانه توسط نیروهای امنیتی سوریه شد. برخی اعضای شورای همکاری خلیج فارس مثل کویت نیز سیاست مشابهی اتخاذ کردند. عملکرد عربستان در قضیه بحرین و موضع‌گیری این کشور در قضیه سوریه، نمودی از سیاست‌های عمل‌گرایانه و در عین حال، ضد ایرانی عربستان است.

سیاست ایران در قبال جنبش‌های منطقه، بنا به ملاحظات ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، شکل متمایزتری داشته است. ایران نه از جنبش‌ها استقبال محض کرده و نه آن را مصداقی از انقلاب‌های رنگی غربی تلقی می‌کند. بنا بر اظهارات آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، حمایت ایران از جنبش‌های منطقه منوطه به برخورداری آنها از سه ویژگی اساسی می‌باشد: اسلامی بودن، ضدآمریکایی و ضداسرائیلی بودن، و مردمی بودن. برداشت جمهوری اسلامی از تحولات انقلابی تونس و مصر این بوده که در این کشورها، موج بیداری اسلامی شکل گرفته است. بر این اساس، دولت ایران از این تحولات استقبال کرده و تلاش‌های جدیدی را برای بازسازی مناسبات با مصر آغاز کرد. از دیگر مواردی که استقبال جمهوری اسلامی را به دنبال

داشت، حرکت‌های اعتراضی بحرین بود که پیروزی آن می‌توانست ضمن توسعه نفوذ ایران در منطقه، اعتبار شورای همکاری خلیج فارس را تنزل دهد. ایران در قضایای اردن، لیبی و یمن نیز به نفع معترضان موضع گرفت. تنها موردی که نگرانی جمهوری اسلامی را باعث شده، تحولات سوریه است. مقامات جمهوری اسلامی در ابتدا از دولت اسد خواستند با رسیدگی به خواست معترضان، اوضاع را به حالت عادی بازگردانند. برداشت جمهوری اسلامی این است که اعتراضات سوریه پس از دخالت آمریکا و اسرائیل، از مسیر اصیل خود خارج شده و به انحراف کشیده شده است. جمهوری اسلامی ضمن حمایت از اصلاحات، خواهان بازگشت ثبات و آرامش به دولت اسد است. بر این اساس، از برنامه‌هایی که مستلزم سقوط دولت اسد باشد، حمایت نمی‌کند. در صورت بازگشت ثبات و حفظ دولت اسد، احتمالاً نفوذ و موقعیت منطقه‌ای ایران تقویت خواهد شد، اما در غیر این صورت، ممکن است سیاست‌های منطقه‌ای ایران با چالش‌های نوینی روبرو شود.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، نقش و دخالت نیروها یا کنش‌گران خارجی در تحولات اخیر جهان عرب به طور اجمالی مورد بررسی قرار گرفت. این نیروها به سه گروه دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی دولتی و کنش‌گران غیردولتی تقسیم شدند که البته، ملاحظات و خواسته‌های آنها بعضاً هم‌پوشانی نیز داشته‌اند. امنیت ملی، منافع اقتصادی، حمایت از دموکراسی و حقوق بشر، اسلام‌گرایی و استقلال از دخالت و نفوذ قدرت‌های خارجی، متغیرهای مهمی هستند که سیاست‌های کنش‌گران خارجی در قبال تحولات جهان عرب را تحت تأثیر قرار داده‌اند. برای دولت‌ها، معمولاً انگیزه‌های امنیت و منافع اقتصادی، نقش تعیین‌کننده‌تری داشته‌اند. نهادهای بین‌المللی، بیشتر تحت تأثیر ملاحظات امنیتی و بعضاً حقوق بشری قرار داشته‌اند. کنش‌گران غیردولتی نیز با ترکیبی از انگیزه‌های مختلف در امور جهان عرب وارد شده‌اند. امنیت ملی، اساساً برای دولت‌ها اهمیت اول را دارد، اما برای بنگاه‌های اقتصادی، منافع اقتصادی تعیین‌کننده است. ملاحظات حقوق بشری، اگر چه در کلیه کنش‌گران وجود داشته، اما در برخی کنش‌گران غیردولتی جلوه پررنگ‌تری داشته است. مسأله حاکمیت ارزش‌های اسلامی و

استقلال یا رهایی از دخالت و نفوذ قدرت‌های خارجی نیز بیشتر برای کنش‌گران اسلام‌گرا، اعم از اسلام‌گرایان تندرو یا میانه‌رو مطرح بوده است.

در مجموع، نقش کنش‌گران دولتی در تأثیرگذاری بر روند تحولات جهان عرب پررنگ‌تر بوده و نهادهای بین‌المللی نیز عمدتاً مجری سیاست‌های آنها بوده‌اند. از میان کنش‌گران غیردولتی نیز شبکه ماهواره‌ای الجزیره و تا حدی شبکه تروریستی القاعده، نقش مؤثرتری داشته‌اند. دولت‌های غربی، به رغم اینکه آمادگی مواجهه با چنین زنجیره‌ای از حرکت‌های تحول‌خواهانه را نداشته‌اند، معمولاً به نفع جریان‌های اعتراضی موضع‌گیری کرده‌اند. چنین خط‌مشی در شمال آفریقا پررنگ‌تر بوده تا در خاورمیانه. در خاورمیانه، حتی در مواردی نظیر بحرین، از رفتارهای سرکوب‌گرانه دولت و متحدان منطقه‌ای آن ابراز رضایت شده است. روسیه و چین، غالباً با بدبینی به جریان تحولات نگریسته و معمولاً موافق مداخلات قدرت‌های غربی نبوده‌اند. به این ترتیب، این دو قدرت بیشتر در نقش تعدیل‌کننده دخالت غرب عمل کرده‌اند. روسیه و چین، عمدتاً در مواردی به نفع معترضان موضع‌گیری کرده‌اند که دولت‌های حاکم مرتکب نقض فاحش حقوق بشر شده‌اند که بارزترین نمود آن در لیبی اتفاق افتاد. قدرت‌های منطقه‌ای نیز غیر از چند مورد، معمولاً خود را هوادار اصلاحات نشان داده‌اند. بحرین و سوریه دو نمونه‌ای هستند که موضع‌گیری قدرت‌های منطقه‌ای در آنها شکل نسبتاً مناقشه‌انگیزتری داشته است. در حالی که در بحرین، دولت حاکم تحت حمایت عربستان سعودی و شورای همکاری خلیج فارس قرار گرفت، دولت سوریه عمدتاً تحت حمایت ایران قرار داشته است. دولت ترکیه، غالباً از جنبش‌های تحول‌خواه استقبال کرده است. آنکارا در قضیه سوریه، همگام با قدرت‌های غربی، دولت اسد را به منظور رسیدگی به خواست معترضان تحت فشار دیپلماتیک قرار داده است. در کل، نقش نیروهایی که به نفع جنبش‌ها دخالت داشته‌اند، پررنگ‌تر است و به نظر می‌رسد، نیروهای فراملی در بیشتر موارد به صورت هوادار معترضان و تحول‌خواهان عمل کرده‌اند، هرچند این احتمال بالاست که در فرایند اصلاحات یا جایگزینی سیستم‌های سیاسی، دخالت نیروهای فراملی، منطبق با خواست جنبش‌ها نباشد.

در نهایت، به نظر می‌رسد تحولاتی که در جهان عرب در شرف وقوع است، نتیجه تعامل کارگزاران تحول‌خواه و ساختارهای محدودکننده یا بعضاً فرصت‌ساز است. جریان‌های اعتراضی به مثابه کارگرانی هستند که در پی ایجاد تحول در جامعه خود می‌باشند. این کارگزاران با ساختارهایی مواجهند که یا ممکن است مانع و محدودکننده فعالیت‌های آنها باشند و یا فعالیت‌های آنها را تسهیل کنند. برخی ساختارها در داخل این جوامع قرار دارند، اما برخی دیگر از بیرون تأثیر می‌گذارند. نتیجه این تعامل کارگزار- ساختاری بستگی به میزان نیرو یا قدرت طرف‌های تعامل دارد. البته، باید اضافه کرد که چنین تعاملی مستمر است و حتی تحولات پس از تغییر رژیم را نیز در بر می‌گیرد. اگر چه در برخی کشورها مثل تونس و مصر، معترضان به سرعت موفق به غلبه بر رژیم شدند، اما معلوم نیست در فرایند بازسازی نظام‌های سیاسی نیز بتوانند شرایط مطلوب را محقق سازند. موفقیت پایدار جنبش‌های اعتراضی منوط به استمرار نقش کارگزارانه پایدار و فعالانه آنها، چه در جریان نفی وضع موجود و چه در جریان ساخت وضع مطلوب می‌باشد.

منابع

- بوزان، بری (۱۳۸۸) از جامعه بین‌الملل تا جامعه جهانی، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- شیهان، مایکل (۱۳۸۸) امنیت بین‌الملل، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- قنبرلو، عبدالله (اردیبهشت ۱۳۹۰) «نقش و رویکرد شبکه خبری الجزیره در تحولات اخیر جهان عرب» گزارش راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۱) موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، چاپ سوم، تهران: روزنه.
- یانگ، اوان آر. (۱۳۸۵) «پویایی‌های رژیم: ظهور و سقوط رژیم‌های بین‌المللی»، در اندرو لینکلینتر، مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- Abdullaev, Nabi (February 24, 2011) "Kremlin Sees Peril in Arab Unrest", The Moscow Times, Available at www.themoscowtimes.com.
- AFP (May 13, 2011) "Amnesty: Internet Is Double-edged Sword in Arab Revolts", Doha Centre for Media Freedom, Available at www.dc4mf.org/en.
- Barysch, Katinka (April 1, 2011) "The Arab Spring: A Missed Opportunity for Europe and Turkey?", Transatlantic Academy, Available at www.transatlanticacademy.org.
- Ben Ami, Shlomo (July 2, 2011) "Arab Spring, Western Fall" Aljazeera, Available at <http://english.aljazeera.net>.
- Ensher, Henry A. (May 25, 2011) "Iran- Syria Relations and the Arab Spring", Iran Tracker, Available at www.irantracker.org/foreign-relations/iran-syria-relations-and-arab-spring.
- Gul, Imtiaz (Mach 11, 2011). "Arab Uprising Defies Al Qaeda's Logic", Pulse Available at www.weeklypulse.org.
- Harb, Zahera (2011) "Arab Revolutions and the Social Media Effect", M/C Journal, Vol. 14, No. 2. Available at <http://journal.media-culture.org.au>.
- Harvey, David (2003) The New Imperialism, Oxford and New York: Oxford University.
- Hodgso, Tim (March 30, 2011) "Is Al Qaeda Gaining the Upper Hand in Libya?", Frum Forum, Available at www.frumforum.com.
- Jiang, Wenran (April 11, 2011) "Why China Is Nervous About the Arab Uprisings; Not Allowing Another Tiananmen" The New York Times, Available at www.nytimes.com.

- Katzman, Kenneth (May 17, 2011) "Bahrain: Reform, Security, and U.S. Policy", CRS Report for Congress, Available at www.fas.org/sgp/crs/mideast95-1013.pdf.
- King, Ruth (April 4, 2011) "The Arab Revolt and U.S. Interests", Ruthfully Yours, Available at www.ruthfullyyours.com.
- Koppel, Ted (April 29, 2011), "The Arab Spring and U.S. Policy: The View from Jerusalem", The Wallstreet Journal, Available at <http://online.wsj.com>
- Linklater, Andrew (2002) "Unnecessary Suffering", in K. Booth and T. Dunne, eds., Worlds in Collision: Terror and the Future of Global Order, Basingstoke: Palgrave Macmillan.
- Olende, Ken (March 1, 2011), "British Elite's Links to the Butchers of Libya", Socialist Worker Online", Available at www.socialistworker.co.uk.
- Rasmussen, Anders Fogh (May 31, 2011), "NATO and the Arab Spring", The New York Times, Available at www.nytimes.com.
- Russett, Bruce (1993) Grasping the Democratic Peace: Principles for a Post-Cold War World, Princeton: Princeton University.
- Santini, Ruth H. (June 9, 2011) "The Transatlantic Relationship after the Arab Uprisings: Stronger in North Africa, Shakier in the Middle East?," The Brookings Institution, Available at www.brookings.edu.
- Schmitt, Eric (April 4, 2011), "Unrest in Yemen Seen as Opening to Qaeda Branch", The New York Times, Available at www.nytimes.com.
- Waltz, Kenneth N. (2001) Man, the State, and War: A Theoretical Analysis, New York: Columbia University.
- Watson, Peter (2001) A Terrible Beauty (also published as Modern Mind: An intellectual history of the 20th century), London: Weidenfeld & Nicolson Ltd.